

جلوه های صلح و بشر دوستی در اشعار مولانا، حافظ و سعدی

فرانک سلیمانی^۱

۱- نویسنده مسئول: کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، همدان، ایران

Email: faranaksoleymani3747@yahoo.com

پذیرش نهایی مقاله: ۸۸/۸/۲۷

وصول مقاله: ۸۸/۸/۱۲

چکیده

مقدمه: استفاده از ظرفیت های فکری و فرهنگی کشور می تواند کمک موثری در بهبود فعالیت های انسان دوستانه، جمعیت هلال احمر باشد؛ لذا هدف از این مطالعه؛ بررسی نگاه، مولانا، سعدی و حافظ به دلایل مختلف از جمله نگاه بشری و درک و جهان بینی گسترده ی فراتر از نژاد، ملیت، مذهب و توجه خاصی به مقوله صلح و آشتی در اشعارشان می باشد.

روش ها: در این تحقیق از روش توصیفی کتابخانه ای استفاده و اطلاعات مورد نیاز بر حسب موضوعات بشر دوستانه دسته بندی شد.

یافته ها: توجه مولانا به مقوله صلح را که عمدتاً به وسعت اندیشه و سلوک عرفانی او بر می گردد و عوامل توجه سعدی به مقوله صلح را که ریشه در اجتماعی بودن و نحوه ی زندگی و تربیت و نگاه بشری سعدی دارد و عوامل توجه حافظ به مقوله ی صلح را که ریشه های اجتماعی اثر که در قالب رند تبلور یافته، به شیوه ای بدیع و نو آورده است.

نتیجه گیری: هر سه شاعر - مولانا و سعدی و حافظ - اندیشه ای بشری و جهانی، و به دور از تعصب و قشری نگری دارند و توصیه به صفات نیکی چون مدارا، بخشش، گذشت، احسان، بلندنظری، آزاد اندیشی، عیب پوشی، تساهل و تسامح که زمینه ساز برقراری صلح و آشتی است، در آثار هر سه شاعر جایگاهی خاص دارد.

کلیدواژه ها: صلح، آشتی، صلح کل، مولوی، سعدی، حافظ

مقدمه

بشر امروز بیش از پیش گرفتار جنگ، کشتار، خشونت و قربانی نزاع های سیاسی طبقه های حاکمان شده است؛ بحران های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هم به نوبه ی خود سبب تشدید این وضعیت گردیده اند؛ اینکه هر کشور برای استقرار صلح و آشتی در جهان باید بکوشد، امروزه حکم یک ضرورت را پیدا کرده است؛ اما برای تحقق بخشیدن به این مهم در وهله ی نخست باید صلح و آشتی در خود کشورها برقرار گردد و فقر و بیکاری و تبعیض های نژادی و قومی و قبیله ای رخت بربندند؛ آن گاه در یک تعامل جهانی سایر ملل به صلحی دائمی و پایدار دست یابند. یکی از سازمان هایی که می تواند در برقراری صلح و آشتی در تعامل جهانی به ما کمک کند جمعیت هلال احمر است،

یکی از اهداف اساسنامه ی این جمعیت به موضوع صلح پایدار اشاره می کند و در ماده ۲ اساسنامه این گونه آمده است: تلاش برای تسکین آلام بشری، تامین احترام انسانها و کوشش در جهت برقراری دوستی و تفاهم متقابل و صلح پایدار میان ملت ها، همچنین حمایت از زندگی و سلامت انسانها بدون در نظر گرفتن هیچ گونه تبعیض میان آنها، پس ترویج این اصل اساسی نهضت مفاهیمی چون، دوستی، احترام متقابل و صلح پایدار میان ملت ها را به دنبال دارد و می تواند در زمینه عملی و فکری شرایط را برای ایجاد صلح و آشتی برقرار کند. در قدم بعدی مهمترین کار استفاده از ظرفیت های فکری و فرهنگی هر کشور برای بهبود وضع موجود است.

در این میان کشور ما ایران از ظرفیت های بالقوه و بی نظیری برخوردار است؛ و با ثبت نام هزاران عارف و شاعر و متفکر و فیلسوف در پیشینه ی فرهنگی خود در جایگاه ممتاز و منحصر به فردی در جهان ایستاده است؛ نگارش اشعار سعدی بر سر در سازمان ملل متحد، پر فروش بودن کتاب مثنوی معنوی در نیویورک، علاقه ی شاعران بزرگ غرب نظیر گوته به حافظ و استقبال گسترده از رباعیات خیام در غرب تنها بخش اندکی از اقبال و احترام عظیمی است که جهانیان در حق مفاخر علم و ادب ایران مبذول داشته اند؛ ما باید این اقبال و

احترام جهانیان را مغتنم شمرده و با استخراج اندیشه های مولانا، سعدی و حافظ در خصوص صلح و آشتی و منظم و مدوّن کردن آنها بشر امروز را از تباهی و سر در گمی ای که در آن غوطه ور است رهایی بخشیم و این امر با توجه به اعتماد و اعتقاد جامعه ی جهانی به این سه شاعر بزرگ و جهانی ما کاملاً محقق و شدنی است.

این که شاعران ما در هزاران سال پیش منادی صلح و آزادی و حقوق انسانی بوده اند، می تواند از عمده ترین دلایل اقبال جهانیان به مفاخر ملی ما تلقی گردد؛ نشر افکار این سه شاعر در خصوص صلح و آشتی فایده ی دیگری هم برای ما دارد، پس تبلیغات کسانی که دین را افیون توده ها می دانند و دین اسلام را دین جنگ و خشونت معرفی می کنند تا حد زیادی خنثی و بی اثر می کند؛ چرا که مبانی فکری و عقیدتی شاعران عارف ما بر پایه ی دین مبین اسلام و تعالیم انسانی و بشر دوستانه ی آن محکم و استوار شده است؛ با توجه به مباحث فوق پژوهش و تحقیق در خصوص جلوه های صلح و آشتی در اشعار مولانا، سعدی و حافظ ضروری می نماید. بهرحال، استفاده از ظرفیت های فکری و فرهنگی کشور می تواند کمک موثری در بهبود فعالیت های انسان دوستانه، جمعیت هلال احمر باشد؛ لذا هدف از این مطالعه؛ بررسی نگاه، مولانا، سعدی و حافظ به دلایل مختلف از جمله نگاه بشری و درک و جهان بینی گسترده ی فراتر از نژاد، ملیت، مذهب و توجه خاصی به مقوله صلح و آشتی در اشعارشان می باشد.

روش ها

در این تحقیق از روش توصیفی کتابخانه ای استفاده شده است. بدین صورت که بعد از تهیه ی طرح تحقیق، کار مطالعه آغاز شده و در ادامه اطلاعات مورد نیاز تکمیل و موضوعات دسته بندی شده اند؛ سپس اطلاعات جمع آوری شده در فصل های مربوطه و زیر شاخه های آن، به نگارش درآمده و طبقه بندی شده و یادداشت ها همراه با سند و مأخذ کنار هم قرار گرفته و نتایج، ذکر گردیده است.

نگارنده در آغاز اشعار مولانا، کلیات سعدی و دیوان حافظ را یک بار از اول تا آخر مطالعه کرده و

گزیده‌هایی یادداشت نموده در آخر به خاطر مرتبط بودن برخی موضوعات جلوه های صلح و آشتی از سایر سخنان پراکنده و غیر محوری صرفنظر کرده است و مبنای یافته ها را بر اساس سه کتاب فوق الذکر و سایر منابع معتبر مرتبط با موضوع رساله قرار داده است. صلح و آشتی در مبانی فکری مولانا، سعدی و حافظ مورد بررسی قرار گرفته و در ادامه عوامل توجه مولانا به مقوله صلح را که عمدتاً به وسعت اندیشه و سلوک عرفانی او بر می گردد و عوامل توجه سعدی به مقوله صلح را که ریشه در اجتماعی بودن و نحوه زندگی و تربیت و نگاه بشری سعدی دارد و عوامل توجه حافظ به مقوله صلح را که ریشه های اجتماعی اثر که در قالب رند تبلور یافته، به شیوه ای بدیع و نوآورده است.

یافته‌ها

جلوه های صلح و آشتی در مبانی فکری مولانا و اشعار او

مولانا در مثنوی معنوی و دیوان شمس در بیان جلوه های صلح و آشتی، از تناسب و سازگاری اضداد موجود در عالم شروع کرده و به صلح و آشتی انسان ها با یک دیگر و با خداوند که کاملترین و بارزترین نمونه ی آن است اشاره می کند. آشتی اضداد در عالم برای ادامه ی حیات موجودات امری لازم و ضروری است. البته آشتی اضداد نشانه ی نفی تأثیر آنها نیست، بلکه تمام اضداد در یک نظام هماهنگ به نام کائنات حرکت می کنند. در مرتبه ی بالاتر که عالم وحدت و الوهیت است دیگر نشانی از اضداد نیست و یکی رنگی حاکم است.

عرفان او عرفانی است که در بطن و متن جامعه جریان دارد، دلیل تعامل و ارتباط تنگاتنگ طبقات جامعه با مولانا هم از همین جا نشأت می گیرد. «مولوی دارای سه شخصیت ممتاز بود، مقصود سه شخصیت طولی نه عرضی، یعنی سه مرحله ی بزرگ علمی و عرفانی را که خود او از آنها به خامی و پختگی و سوختگی عبارت کرده است طی کرد تا به آخرین مدارج ممکن کمال بشری که مرتبه ی اولیای خاص خداست و اصل گردید.

پس علت اصلی گرایش مولانا به صلح و آشتی، تفکرات و اندیشه ی عرفانی است، تفکراتی که به مرور و به تدریج و تحت تربیت سه مرشد (پدرش، برهان الدین محقق ترمذی و شمس تبریزی) شکل گرفته است، شاید اگر مولانا استادان دیگری داشت و در محیط دیگری تربیت شده بود، از این روحیه ی تسامح و تساهل برخوردار نمی شد. پس محیط اجتماعی هم نقش عمده و تعیین کننده ای در استحکام مبانی صلح و آشتی دارد. مولوی در خصوص تبدل احوال و نشو و ارتقاء که بعضی آن را تناسخ تکوینی و تناسخ ملکی گفته اند، می گوید:

از جمادی مُردم و نامی شدم
وز نما مُردم به حیوان بر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
تا برآرم از ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم جُستن ز جو
کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ
بار دیگر از ملک قربان شوم
آنچه اندر و هم ناید آن شوم
پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم کائناتاً اِلَیْهِ راجعون

مولوی به آخرین درجه ی این مقام که آن را در اصطلاح عرفا مقام فناء فی الله و بقاء بالله می گویند و در آیه ی شریفه ی «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» بدان اشاره شده است، رسیده بود.» (۱).

آشتی اضداد و یکی رنگی

جنگ های خلق، بهر خوبی است
برگ بی برگ، نشان طوبی است
خشم های خلق، بهر آشتی است
دام راحت دایماً بی راحتی است
هر زدن، بهر نوازش را بُود
هر گله از شکر آگه می کند
جنگ ها می آشتی آرد درست
مارگیر از بهر یاری مار جست

ستیزه های مردم برای دست یافتن به مطلوب های مجازی است . اما رهیدن از همه ی تعلقات مادی و دنیوی نشانه ی نیک بختی، سعادت و برای رسیدن به صلح و آشتی است . راحتی همواره در دل نا آرامی قرار دارد . ستیزه های درونی و برونی انسان برای نیل به آرامش روحی و بر پا ساختن مدینه ی فاضله است شاید منظور مولانا در باب تضاد این باشد ؛ جهان هر چه آکنده از پدیده های متضاد است ، اما این اضداد ، رو به تنافر و تفرقه ندارند ، بلکه در نتیجه راه وحدت و کمال می پویند . چنان که از ستیز عقل و نفس ، گوهر ایمان زاده می شود و از پیکار فرشته خویان و دیو سیرتان نیز مدینه ی فاضله بر پا می گردد . مولانا به کرات در مثنوی به این حقیقت تصریح کرده که اضداد در عین ضدیت نهایتاً هماهنگ می شوند تا کمالی را خلق کنند . (۲) . در خصوص اختلاف نظر و عقیده ی عارف با حکیم و صوفی با متشرع سخن بسیار شنیده ایم . همه ی آن اختلافات که گفته اند ، سطحی ، ظاهری و مربوط به اوایل احوال سیر و سلوک عرفانی و تحصیل حکمت و فلسفه است درحالی که چنین انسان در تکامل علمی و روحانی به مقامی می رسد که پیش او کتاب تکوینی عوالم وجود ، با کتاب تشریعی انبیاء و مبعوثان الهی ، جمله به جمله و حرف به حرف منطبق می شود و در همین حال و مقام است که نه تنها صوفی و متشرع و عارف و فیلسوف با یکدیگر آشتی می کنند ، بلکه همه جنگها و خصومتها و دو رنگی ها که مابین ارباب مذاهب و ادیان و ملل عالم است ، به صلح و صفا و دوستی و یک رنگی بدل می گردد . از سخنان بسیار عمیق و پر مغز مولوی که در این باره گفته و از اسرار مکتب عرفانی اوست ، ابیاتی ذکر می شود .

صبغة الله هست رنگ خمّ هو
پیسسه ها یک رنگ گردد اندرو

مولانا بیشتر به جلوه های عرفانی صلح و آشتی پرداخته که شامل آشتی اضداد در عالم و آشتی سالکان با عقل کل و نظریه ی صلح کل می شود، البته در بعضی از بخش های مثنوی هم به جلوه های اخلاقی صلح و آشتی نظیر مدارا با بدان و نیکی به خلق و اهمیت وفاداری به عهد و پیمان پرداخته است،

تضاد و کشمکش در عرصه ی روان

حالات روحی و روانی هر انسانی با انسان دیگر در اختلاف است و این به این دلیل است که حالات روحی و روانی خود فرد هم وحدت و هماهنگی کامل ندارد؛ و چون این اختلافات در احوال خود فرد رخ می دهد چگونه ممکن است که فرد بتواند با کس دیگری دم از سازگاری و صلح و آشتی بزند به اعتقاد مولانا اگر انسان به اشراق و روشن بینی برسد می تواند این زد و خورد را که میان احوالات مختلف روحی او صورت می پذیرد ببیند و آن چنان به نظاره ی آنها مشغول گردد که از جنگ و دشمنی با دیگران فارغ گردد ؛ پس تنها راه دستیابی به صلح و آشتی با دیگران تعدیل احوال و دوری از افراط و تفریط است تا خشم و شهوت و سایر صفات حیوانی در مسیر صحیح خود قرار گیرند.

هست احوالم خلاف همدگر

هر یکی با هم مخالف در اثر

چون که هر دم راه خود را می زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم

موج لشگرهای احوالم ببین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین

می نگر در خود چنین جنگِ گران

پس چه مشغولی به جنگِ دیگران ؟

نیکی به خلق و تاثیر آن در آرامش روح

از جمله عواملی که باعث استحکام صلح و آشتی میان طبقات اجتماعی می گردد ، سرایت روح احسان و نیکی به کوچک و بزرگ است ؛ گذشته از این که فوائد این نیکی به مضمون :

تو نیکی می کن و در دجله انداز

که ایزد در بیابانت دهد باز

نیکی در ابتدا و کاملاً به خود ما بر می گردد ؛ این نیکی فوائد بیشمار دیگری نظیر قلع و قمع کینه ها و دشمنی ها و حسادت ها و بخل ها و تنگ نظری ها برای ما به ارمغان می آورد مولانا در این خصوص در مثنوی معنوی می فرماید:

خیر کن با خلق ، بهر ایزدت

یا برای راحتِ جان خودت

تا همواره دوست بینی در نظر

در دلت ناید ز کین ناخوش صور

تو نیکی را برای رضای خدای به جای آور و اگر برای رضای خدا به جای نمی آوری ، حداقل برای راحت نفس خود و در امان ماندن از شر خلق ، به آن مبادرت و رز ، در آن صورت همه برای تو قوم و خویش و دوست و آشنا می شوند و جان تو در اثر کینه ی خلق ، تصاویر موهش و وحشتناک نمی بیند.

اهمیت وفاداری به عهد و پیمان

گاهی پیش می آید که اِهمال در به جا آوردن پیمان یا قول و قرار ی باعثِ ایجابِ کدورت و دلسردی و بی اعتمادی میان افراد جامعه می گردد . بنابراین یکی از مواردی که می تواند به صلح و آشتی پایدار کمک کند ، تعهّدِ شخص و وفاداری همیشگی به عهد و پیمان است ، مولانا در مثنوی معنوی در این خصوص می فرماید:

چون درخت است آدمی و بیخ ، عهد
بیخ را تیمار می باید به جهد
عهد فاسد ، بیخِ پوسیده بُود
وز شمار و لطف ، ببریده بُود
شاخ و برگِ نخل ، گر چه سبز بود
با فساد بیخ ، سبزی نیست سود
ور ندارد برگِ سبز و بیخ هست
عاقبت بیرون کند صد برگ ، دست
تو مشو غرّه به علمش ، عهد جو
علم چون قشرست و عهدش مغزِ او

در این ابیات مولانا وجودِ آدمی را به درختی تشبیه کرده است که ریشه ی آن عهد و پیمان است ؛ این ریشه در صورتی محکم و استوار می شود که آب ریاضت و مجاهده در آن نفوذ کند و إلّا به اندک زمانی می خشکد . او بدقولی و عهد شکنی را مانند ریشه ی پوسیده ای می داند که مانع از میوه آوردن درخت می گردد. وقتی ریشه درخت فاسد باشد ، اگر شاخه و برگ درخت هم سبز باشد ، سرسبزی اش بی فایده است ؛ اما اگر درختی برگ سبز نداشته باشد ولی ریشه اش سالم باشد ، سرانجام آن ریشه ی سالم ، برگ های فراوانی می رویاند. مبدا فقط فریب علم و دانش کسی را بخورد ، بلکه باید از او وفای به عهد انتظار داشته باشد زیرا علم مانند پوست است و وفای به عهد مانند مغز.

سخاوت و بخشندگی تثبیت کننده ی صلح و آشتی

مولانا در تفسیر جود و بخشش به حدیثی از پیامبر اکرم (ص) استناد می جوید و در دنباله ی حدیث ، سخنان خود را در خصوص جود به نظم در می آورد :

گفت پیغمبر که هر که از یقین
داند او پاداش خود در یوم دین
که یکی را ده عوض می آیدش
هر زمان جودی دگرگون زایدش
جود جمله از عوضها دیدن است
پس عوض دیدن ضد ترسیدن است
پس سخا از چشم آمد نه ز دست
دید دارد کار جز بینا نرست

پس بخشش و سخا بیش از آن که ریشه ی بشری داشته باشد ریشه ی الهی دارد و بخشندگی از صفات خداوند است . مولانا در جایی دیگر از مثنوی به ماهیت جود و بخشش الهی می پردازد که کاملاً از جود و بخشش بندگان ممتازست . در حالتِ مرسوم و معمول در اجتماع این فقیر و نیازمند است که به دنبال جود و بخشش است و دست به سوی دیگران دراز می کند و در این خانه و آن خانه را می زنداما در جودی که از ناحیه ی حق تعالی است این وجود و بخشش الهی است که به دنبال نیازمند و محتاج می رود :

بانگ می آمد که ای طالبِ بیا
جود محتاج گدایان چون گدا
جود می جوید گدایان و ضعیف
همچو خوبان کآینه جویند صاف
روی خوبان زآینه زیبا شود
روی احسان از گدا پیدا شود
پس از این فرمود حق دروالضحی
بانگ کم زن ای محمد بر گدا
چون گدا آینه جود است هان
دم بُود بر روی آینه زیان
آن یکی جودش گدا آرد پدید
و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آیت جودِ حق اند
و آن که با حقّند جود مطلق اند

جلوه های صلح و آشتی در بوستان ، غزلیات و قصاید سعدی

اما در خصوص زمینه ها و عوامل توجه سعدی به مقوله ی صلح و آشتی از پرداختن به اجتماعیات سعدی ناگزیریم و اجتماعیات او بدون شناخت نحوه ی زندگی سعدی در جامعه ی زمان خود (بغداد و شیراز) امکان پذیر نیست « بازگشت به شیراز برای سعدی ، در پایان سالها دوری و آوارگی ، بازگشت به بهشت گمشده بود. بهشت گمشده یی که یک سفر دراز آهنگ ، وی را طی سالها از آن جدا کرده بود . اکنون درین سالهای پنجاه سالگی جستجوی آرامش و سکون ، که در خارج از شیراز همه جا بسته بود و همه جا از آن محروم مانده بود ، او را به شیراز می خواند . شیراز در زمان بازگشت سعدی تحت فرمانروایی اتابک ابوبکر پسر سعد زنگی بود که گاه با خلیفه و گاه با مغول سازش می کرد، اما به هرگونه بود فارس را به تدبیر و عدالت از هرج و مرج و فتنه ای که در آن ایام همه جا در اطراف حکمفرما بود ایمن نگاه داشته بود. و در همین احوال بود که سعدی در پایان سی سال اقامت در دیار غربت به شیراز باز می گشت .» (۳)

آنچه سبب گرایش سعدی به صلح و آشتی شده بیش از آنکه ریشه های عرفانی داشته باشد ریشه های انسانی دارد و بیش از آنکه فردی و شخصی باشد اجتماعی و فراگیر است . سعدی جهانی می اندیشد ، جهانی فکر می کند ، در اندیشه ی بر پایی مدینه ی فاضله و جامعه ی آرمانی است و آنچه را که لازمه ی ساختن این جامعه ی آرمانی است از عدل و احسان و عشق و شفقت و مهربانی در اشعار خود و در حکایات خود بازگو کرده است ، این روحیه ی تعامل و تسامح سعدی حاصل مسافرت های طولانی و گسترده ی او و آشنایی اش با اقوام و ملل و نحل گوناگون است ؛ او پس از این مسافرت ها دریافته که روحيات و دغدغه ها و آرمان های بشر یکی است هر چند محدوده های جغرافیایی و مرزهای ظاهری آنها را از هم دور ساخته . سعدی فضای نشاط و شادابی و طنز و شوخی را در حکایات بوستان می گسترد تا هم به مردم درس حکمت بیاموزد و هم روحیه ی یاس و سرخوردگی مردم شیراز و دیگر شهرهای ایران را که محصول حمله ی وحشیانه ی مغول است تا حدی زایل کند در این زمینه

تا حدود زیادی موفق است . او درشتی و نرمی را در برخورد با مردم و حاکمان در پیش می گیرد ، نه جاذبه تنها را کافی می داند و نه دافعه را هر دو را با هم لازمه ی تکامل شخصیتی افراد جامعه می داند .

سعدی در برخی ابیات بوستان و غزلیات و قصاید به طور مستقیم لفظ صلح و آشتی را به کار برده است ، نظیر :

نگویم ز جنگ بد اندیش ترس
در آوازه صلح از او بیش ترس

من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در به رویم فراز

کجا سر برآریم ازین عار و ننگ
که با او به صلحیم و با حق به جنگ

هنوز ار سر صلح داری چه بیم ؟
در عذر خواهان نبیند کریم

لیکن اگر دور وصالی بُود
صلح فراموش کند ماجرا

نکات کلیدی و محوری در این ابیات عبارتند از : آفات صلح با بداندیش ، صلح مشروط توأم با استدلال منطقی ، ذلت صلح و آشتی با نفس ، آماده بودن خداوند برای آشتی با بندگان در همه حال ، نقش صلح و آشتی در رفع کدورت های گذشته .

به موجب پند سعدی هنگام صلح با بدخواهان باید بیشتر هشیار و مراقب بود تا هنگام جنگ ، چرا که دشمن چون از همه حیلتی درماند ، سلسله ی دوستی جنباند ، نکته ی دیگر آن که صلح و آشتی بنده با خدا در دنیا به صلح و آشتی خدا با بنده در آخرت می انجامد و هر دو لازم و ملزومند .

سعدی به این نکته نیز اشاره می کند که صلح تحت هر شرایطی که باشد کدورت را رفع می کند ؛ در حالی که صلح با حق ، کدورت ظلمت و حجاب بشری را که مانع وصال عبد به معبودست رفع می کند و صلح با خلق ، کدورت کینه و عداوت را . اینک به برخی از جلوه های صلح و آشتی در اشعار سعدی می پردازیم .

اما سعدی بیشتر به جلوه های اجتماعی و بشری و صلح و آشتی پرداخته، هرچند گاهی جلوه های عرفانی هم در آن دیده می شود و این جلوه های اجتماعی به گونه ای بازگو کننده ی اخلاق و رفتار مردم در مدینه ی فاضله است. انسان گرایی و حس نوع دوستی در حکایات بوستان و گلستان موج می زند. شاید به این دلیل که سعدی خود را مسلمان بداند و مرد بپندارد، خود را انسان می داند و اعتقادِ راسخ دارد که زیربنای اخلاق الهی، اخلاق انسانی است. انسان به صفات انسانی اش از حیوان ممتاز شده و الا چه فرق انسان و چه فرق حیوان.

بر همین معنا، احسان و عدالت و عشق ورزی به همنوع شکل می گیرد و گاه خدمت به خلق بر عبادت حق سبقت می گیرد. هرچند این نوعی افراط است، ولی سعدی در بوستان بیشتر از همه به دنبال اصلاح روابط بین انسان با انسان است نه انسان با خدا. چرا که هرگاه رابطه ی انسان ها با هم اصلاح شود و تفرقه و دشمنی میانشان نباشد قطعاً روابط آنها با خدا هم اصلاح خواهد شد.

جنبه های معلمی سعدی و نگاه بشری و انسانی او انگیزه ی اصلی توجه او به صلح و آشتی است. ما در این راستا به بیان نگاه بشری و انسانی سعدی در خصوص صلح و آشتی می پردازیم، از جلوه های صلح و آشتی در زندگانی سعدی که در بوستان آمده تا جلوه های صلح و آشتی در بوستان سعدی که دربرگیرنده ی عقاید و افکار سعدی در خصوص صلح و آشتی است اما بهترین مطالبی که در خصوص فرضیه ی اول ارائه شده مربوط به صلح و آشتی در مبانی فکری سعدی است که دورنمای سعدی از یک جامعه ی آرمانی را به تصویر می کشد. سعدی به بیان منافع صلح و آشتی و جلوه های آن از منظر تعلیم و تربیت می پردازد، نگاه او در این خصوص بشری و جهان شمول است، بارزترین نگاه او در این خصوص، همان ابیات معروف گلستان است:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

البته گفتن این نکته ضروری است که سعدی در زمان فتنه ی مغول در شیراز نبوده و در بغداد ساکن بوده و سپس به شیراز بازگشته است، پس خود این قضیه می تواند به استحکام مبانی فکری سعدی در خصوص گسترش صلح و آشتی کمک کند مطمئناً اگر سعدی هم مانند مردم شیراز و سایر بلاد ایران در زمان حمله ی مغولان در شیراز بود، دیگر نمی توانست غزلهایی چون: به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
بسراید و نغمه ی شور و شادی و نشاط سر دهد و تبخترکنان بگوید:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر بازآمد
مفتی ملتِ اصحاب نظر بازآمد

تعامل گسترده ی سعدی و مولانا با مردم زمان خود باعث شده تا عرفان آنها عرفان اجتماعی باشد و در عرفان اجتماعی هم طبیعتاً سخن از اجتماعیات (امور اجتماعی) به میان می آید و ما می دانیم که صلح و آشتی هم، از امور اجتماعی بشر است. سعدی هرچند آرمانگرا است ولی آرمان هایش بر پایه ی واقعیات است، او پیش از آنکه به بیان عرفان و الهیات بپردازد، به بیان مناسبات اجتماعی که لازمه ی تداوم روابط فردی میان انسان هاست می پردازد.

در این صورت آنچه مهم است نفع جامعه است نه نفع فرد، به همین جهت آشتی و صلح باید میان افراد جامعه برقرار گردد تا آنگاه آن جامعه با سایر جوامع روابط صلح آمیز داشته باشد، جامعه ای که درون خود جنگ و تفرقه و درگیری های سیاسی دارد نمی تواند با جوامع بیرون ارتباط مثبت برقرار کند.

منشأ آرامش و آسایش بودن برای دیگران

نبینی در ایام او رنجه ای
که نالد ز بیدار سر پنجه ای
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
فریدون با آن شکوه، این ندید
از آن پیش حق پایگاهش قوی است
که دست ضعیفان به جاهش قوی است
چنان سایه گسترده بر عالمی
که زالی نیندیشد از رستمی
در عهد تو می بینم آرام خلق
پس از تو ندانم سر انجام خلق

سعدی در آثار خود به هنر اتابکان فارس در برقراری صلح و امنیت و آرامش در ایران آن روز که پایمال آشوبها و فتنه های مغول بوده ، بسیار اشاره کرده و بارها از اتابکان به دلیل این ایجاد صلح و امنیت نسبی قدردانی کرده است . هم چنین هدف سعدی از این سپاس گزاریها و تأکید بر صفات مثبت اتابکان تشویق آنها به تقویت این صفات نیز هست

شنیدم که در وقت نزع روان
به هرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطر نگهدار درویش باش
نه در بند آسایش خویش باش
نیاساید اندر دیار تو کس
چو آسایش خویش جویی و بس

مکن تا توانی دل خلق ریش
و گر می گئی می گئی بیخ خویش
صلح جویی

جهان دیده بعد از دو رکعت نماز
به داور بر آورد دست نیاز
که ای برفرانزنده آسمان
به جنگش گرفتی به صلحش بمان

اگر پیل زوری و گر شیر چنگ
به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
اگر صلح خواهد عدو سر مپیچ
و گر جنگ جوید عنان بر مپیچ

نگویم ز جنگ بد اندیش ترس
در آوازه صلح ازو بیش ترس
بساکس به روز آیت صلح خواند
چو شب شد سپه بر سر خفته راند

که لشکر کشوفان مغفر شکاف
نهان صلح جستند و پیدا مصاف

من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در به رویم فرار
خوشاوقت مجموع آن کس که اوست
پس از مرگ دشمن در آغوش دوست

سعدی در بوستان و غزلیات خود معانی متنوعی از صلح و آشتی ارایه می دهد و دایره ی آن را از صلح میان دو خصم تا صلح میان بنده و خدا بالا می برد. او در داستان پادشاهی که به بیماری رشته دچار شده بود و به ضعف جسمانی مبتلا ، از پیشنهاد ندیم پادشاه برای بهبودی وضع او سخن به میان می آورد و می گوید:

درین شهر مردی مبارک دم است
که در پارسایی چو او بی کم است
نرفته است هرگز ره ناصواب
دلی روشن و دعوتی مستجاب
بخوان تا بخواند دعایی برین
که رحمت رسد آسمان برین

پس از آمدن آن مرد پارسا و روشن ضمیر به سرای سلطان و التماس دعای شاه و سایرین ، مرد پارسا در خشم می آید که:

دعای منت کی شود سودمند
اسیران محتاج در چاه و بند؟

پس پادشاه از سویی خشمگین و از سویی خجالت زده می شود ولی دستور آزادی را صادر می کند:

بفرمود تا هر که در بند بود
به فرمانش آزاد کردند زود

در این لحظه است که در صلح و آشتی باز می گردد و شخص پارسا خطاب به خداوند می گوید : ای خدایی که آسمانها را افراشته ای ، تو او را به درد و بیماری و عذاب مبتلا کردی ، اکنون به واسطه ی این عمل خیر او باب سلامت و عافیت را بر او بازگردان . پیام سعدی آن است که صلح و آشتی با حق و دستیابی به سلامت جسم و روح بدون صلح و آشتی با خلق ممکن نیست ، کسی نمی تواند با بندگان خدا بجنگد و اظهار دارد که با خدا در صلح و آشتی است و مورد عنایت و توجه خداوند قرار دارد.

سعدی صلح را تحت هر شرایطی بهتر از جنگ می داند حتی وقتی انسان در نهایت قدرت و قوت و عده و عُدّت (آمادگی و ساز و برگ جنگی) است ، چون ممکن است با این صلح دشمن تو دوست تو گردد و

ممکن است با جنگِ تو دوستِ تو در اثر آسیبهایی که از جنگ دیده دشمن تو گردد؛ اما یک اصل کلی را هم بیان می کند که این صلح جوایی به منزله ی هراس از دشمن نیست، از روی مصلحت جوایی و عاقبت اندیشی است

همراهی و تساهل در دوستی

بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی أَحْسَنَ إِلَى مَنْ أَسَا
نیارستم از حق دگر هیچ گفت
که حق ز اهل باطل بیاید نهفت

یکی از جلوه های بارز و برجسته ی صلح و آشتی، تساهل و مدارا با هموعان و اصناف خلق است، از نشانه های اهل مدارا می توان به کم آزاری، احترام متقابل، کم بودن شاکی، رعیت پروری و بنده نوازی، مهمان نوازی، زود آشنایی، سخت نگرفتن بر زیر دستان، احسان و نیکی و تسلیم در برابر تقدیر حق اشاره کرد. به فرموده ی معصومین مدارا در برابر مردم نیمی از دین است. به واسطه ی مدارا و بالا رفتن آستانه ی تحمل هم فرد آسوده می گردد و هم جامعه. مدارا معلول عواملِ بیشمار اجتماعی است که شخصیت و روانشناسی فردی تنها یکی از این عوامل محسوب می شود. انسان مدارا کننده بیش از آن که به منفعت خود بیندیشد به منفعت خلق می اندیشد سعدی موافقت و همراهی دوست را تکیه گاه بزرگ و سترگی می داند، که با تکیه زدن به آن تحملِ جفا و بی مهری های خلق برای انسان سهل و هموار می گردد، چنان که حافظ می فرماید:

هزار دشمنم از می کنند قصدِ هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک

بسامد کلمه ی دوست و دوستی در اشعار سعدی نمود قابل ملاحظه ای دارد و هر بار که سعدی سخن از دوست و دوستی به میان می آورد، به بیان شرایط دوستی و محاسن و کمالات دوست می پردازد و سخن از ضعف خود و قوتِ دوست می راند. معشوق (= دوست) سعدی در جایگاهی بس ممتاز و ویژه در عالم قرار دارد، تا جایی که هر چه بی مهری و جفا را بیشتر می کند، سعدی بر دوستی و وفای خود می افزاید. دوستی سعدی مانند رشته های زنجیری است که چون به هم می پیوندند، دیگر از هم گسستن و باز کردنِ آنها

از هم ممکن نیست. قابل توجه است که دشمنی و بی مهری معشوق هیچ خللی در عشق سعدی به او ایجاد نمی کند و این برخاسته از عشق پرشور، بی شائبه و بی چشم داشتِ سعدی است.

اما عطوفت و مهربانی با خلق عمدتاً در این راستا صورت می گیرد که همه ی ما انسانها عضو یک پیکره ی بزرگ بنام بنی آدم هستیم؛ راحتی دیگران، راحتی ماست و درد دیگران، درد ما. بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامد نهند آدمی

رفتار با حیوانات

یکی از جلوه های زیبای صلح و آشتی در میان صوفیان و صاحبان رفتار مشفقانه با تمام موجودات از جمله حیوانات است. هر چه عارف در سیر و سلوک به پیش رود، به همان میزان مهر و محبتش به مخلوقات حق تعالی بیش تر می گردد، حدیثُ اَلْخَلْقُ عِیَالُ الله برایش مشهود می گردد و در دیده ی شهودیش میان هیچ موجودی با موجود دیگر فرق نمی گذارد و نگاه محبت آمیز خود را از جماد و نبات و حیوان و انسان دریغ نمی دارد، چرا که او مهر و محبت خداوند را در حق خود مشاهده کرده و از جام مهر و محبت او لبریز گشته است و حال می خواهد همین جام لبریز را نثار بندگانش کند. سعدی می گوید چون آگاه گشتی که خدا کوهی را به کاهی می بخشد و سریع الرضا ست. پس طریق وفا پیش گیر و جود و کرم پیشه کن انسانیت، منحصر به مهربانی نسبت به آدمیان نیست؛ این مهربانی همه ی موجودات جاندار را که می توانند از تأثر و مراقبتِ ما برخوردار شوند در بر می گیرد خداوند تمام امور خیر و شر را از پیش پا افتاده ترین تا مهمترین امور مشاهده می کند و برای هر امر خیری پاداشی و برای هر شرّی عقاب و عذابی مقدّر کرده است؛ پس از این منظر هیچ امر خیری پیش پا افتاده و معمولی نیست. چه کام انسانی تشنه را تر کنی، چه کام گیاه یا حیوانی تشنه را.

صلح و آشتی در آرمانشهر سعدی

«آشنایی سعدی با ملل و نحل گوناگون و مسافرت های گسترده یی که به اقصا نقاط عالم داشته است باعث شده تا او جهانی بیندیشد و از مقیاس های محدود و تنگ مردم زمان خود در زمینه های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و مذهبی فراتر رود. به جرأت می توان گفت که تمام طبقات اجتماعی و تمام افراد جامعه بشری در صورت عمل به مواعظ او در بوستان از هر جنگ و دشمنی فارغ خواهند شد و به صلح و آشتی خواهند گرایید از آن جا که اجتماع آن روزگار به وسیله ی اربابان خودکامه اداره می شد ، اساسی ترین نیاز یک مدینه ی فاضله ، به نظر سعدی ، یک حاکم عادل است ، برقراری عدل ، نمایانگر یک اجتماع سالم و مرقّه است ، آنان که مأمور اجرای عدالت هستند باید مراقب باشند که فواید عدل تمامی افراد جامعه را در بر گیرد ، به ویژه طبقات فقیرتر که هیچ گونه دسترسی به درگاه حاکم ندارند.

سعدی اخطار می کند که ملوک برای این منظور هستند که به هر نحوی که ممکن است رفاه مردم را فراهم سازند و نباید از آنان متوقع باشند که در خدمت حاکمان باشند و اطاعت و تسلیم محض اختیار کنند: « ملوک از بهر پاس رعیت اند نه رعیت از بهر طاعت ملوک ». (۴) چوپان باید بداند که وظیفه ی او خدمت به گوسفندان است و نباید توقع خدمت از آن ها را داشته باشد :

گوسفند از برای چوپان نیست
بلکه چوپان برای خدمت اوست

سعدی معتقد است به کار بردن تدبیر سیاسی بر قدرت نمایی رجحان دارد. صلح همواره باید بر جنگ مقدم باشد. در آغاز برای غلبه ی بر دشمن باید از شیوه های دیگر استفاده کرد و زمانی که همه ی کوشش های صلح جویانه بی ثمر ماند، جنگ را می توان آخرین چاره دانست. با این همه سعدی تأکید می ورزد حتی زمانی هم که جنگ آغاز گشت باید « در صلح » را باز نگاه داشت و هیچ فرصت صلح آمیزی را نباید از دست داد.

همی تا برآید به تدبیر کار
مدارای دشمن به از کارزار
اگر پیل زوری و گر شیر چنگ

به نزدیک من صلح بهتر که جنگ
اگر صلح خواهد عدو سرمپیچ
وگر جنگ جوید عنان بر مپیچ
طریقی به دست آر و صلحی بجوی
شفیعی برانگیز و عذری بگوی
فراشو چوبینی در صلح باز
که ناگه در توبه گردد فراز

هنگامی که سعدی صلح را توصیه می کند ، هدف او این نیست که صلح را به قیمت از دست دادن امنیت کشور باید به دست آورد. اغلب اتفاق می افتد که دشمن برای صلح قدم پیش می گذارد زیرا قصد سوء استفاده و فریب را دارد. بنابراین باید نسبت به این گونه پیشنهادهای صلح دقیق بود ، زیرا : « دشمن چو از همه حیلتی فرو ماند سلسله ی دوستی بجنابد، پس آنکه به دوستی کارهایی کند که هیچ دشمن نتواند. » (۴) و نیز « فریب دشمن مخور و غرور مدّاح مخر که این دام زرق نهاده است و آن کام طمع گشاده. (۴)

هم در جنگ و هم در صلح ، کشور به نیروهای نظامی خود متکی است ؛ نیروهایی که جان خویش را بر کف نهاده اند تا امنیت کشور را حفظ کنند . بنابراین کمترین کاری که جامعه می تواند در حق سربازان دلیر خود انجام دهد ، این است که آنان را از مشغله های مادی و اقتصادی رها و آسوده سازد. از سپاهی ای که دغدغه ی تأمین معاش خانواده اش را دارد ، نمی توان انتظار حفظ مرزها و امنیت یک کشور را داشت.

احسان به مخلوقات خداوند واژه ای با بار معنایی گسترده است و به سختی معادلی در زبان انگلیسی برای آن می توان یافت . معنی آن « انجام دادن هر گونه کار نیک برای دیگران » است . از این روی ، می توان آن را مادر بسیاری از فضایل یعنی بخشندگی ، خیرخواهی ، سخاوت ، قناعت ، هم دردی و دل سوزی نسبت به دیگران ، دستگیری از دیگران و ... خواند. سعدی اعتقاد دارد گسترش احسان از ویژگیهای یک جامعه ی آرمانی است. در چنین جامعه ای به احوال دردمندان ، پیران و نیازمندان توجه بسیاری مبذول می گردد:

به حال دل خستگان در نگر
که باری تو دل خسته باشی مگر
فروماندگان را درون شاد کن

توجه سعدی به احسان برخاسته از اندیشه های انسان گرایانه ی او نیز هست . بدین معنی که انجام دادن کارِ خیر برای همه بدون نظر به طبقه ، عقیده و رنگ باشد. انسان دوستی مرزی از لحاظ ملیت و مذهب نمی شناسد . تمام انسانها به منزله ی یک پیکر واحدند و نمی توانند در غم و شادی نسبت به یک دیگر بی تفاوت باشند. اگر یکی از اندام ها به درد آید همه ی اندام های دیگر از درد و سختی آن رنجور می شوند بنابراین ، برای مثال یک مسلمان چگونه می تواند نسبت به رنج و درد یک غیر مسلمان بی تفاوت بماند یا یک سفیدپوست نسبت به یک سیاه پوست و بر همین قیاس. مسلمانان ، هندوان ، مسیحیان ، یهودان، بوداییان و پیروان همه ی مذاهب دیگر - یا کسانی که پیرو دیانتی نیستند- نمی توانند مشکلات هم دیگر را نادیده بگیرند یک جامعه ی آرمانی به نظر سعدی ، معتقد به مقدّس بودن حیات آدمی است . حیات یک عطیه ی الهی است ، از این روی باید حرمت آن حفظ گردد . در روزگار سعدی ، مغولان ، خون انسان ها را به شیوه ای بسیار بی رحمانه بر زمین می ریختند . شکنجه و کشتار و جنایت ، سنّت مرسوم آن روزگار بود. ولی سعدی می گوید : که فرمانروایی تمام دنیا ارزش ریخته شدن یک قطره خون را ندارد ، تا چه رسد به کشتن یک انسان «(۵)

به مردی که ملک سراسر زمین
نیرزد که خونی چکد بر زمین
(همان : ۲۰۶)

شگفت نیست که پس از گذشت قرن ها شاعران و نویسندگان غربی سعدی را شاعری متعلق به خود میدانند و اعتقاد دارند هنوز هم اندرزهای انسانی و اخلاقی او در دنیای امروز راهگشاست. ارنست رنان- نویسنده، مورخ و متفکر فرانسوی قرن نوزدهم می گوید: «سعدی درواقع یکی از نویسندگان خود ماست.» (۶) گارسن دوتاسی- نویسنده فرانسوی- می گوید: «سعدی تنها نویسنده ایرانی است که نزد توده مردم اروپا شهرت دارد.» (۷)

هانری ماسه- نویسنده فرانسوی- درباره سعدی می گوید: «حتی وقتی آثار وی را از روی یک ترجمه مطالعه

می کنند ارتباط دائمی و مناسبی که بین عقل و تخیل وجود دارد، آن فلسفه که هر ذوق سلیم می پذیرد و آن اصلوب اخلاقی که به اصلوب واحدی درآمده، همه اینها سعدی را در نظر خواننده فرنگی مانند یک شاعر جهانی جلوه می دهد.» (۷)

در حقیقت باید گفت «فطرت مدارا پسند، فکر مثبت، طبیعت آرام و مستقر، طبع معتدل و سازشگر و مایل به انتظام، خوی نرم و صلح جو، قیافه مسالمت آمیز و خیر اندیش و روح منصف سعدی، حکمت معتدلی پرداخت که در شرق و غرب ستایشگر و دوست دار یافت.» (۸) درحوزه ی حقوق اجتماعی برای مردمان و مسئولین حقوق و تکالیفی قائل است ؛ وظیفه ی مسئولین عدل و احسان و جود و بخشش و شفقت و مهربانی با جمله ی خلق از هر صنف و رنگ و نژادی است . از آن سو وظیفه ی مردم هم استوار کردن پایه های حکومت حاکم عادل و معاونت و مساعدت با عمّال و کارگزاران دولتی برای بهتر و به سامان شدن اوضاع دولت و ملت است .

در بطن این اجتماعیات (حقوق فردی و اجتماعی) که سعدی مطرح می کند فضایل اخلاقی نظیر قناعت ، توکل ، تسلیم ، احسان ، عفت و پاکدامنی نمودی چشمگیر دارند و این فضایل از نظر سعدی برای ایجاد و ابقای جامعه ی آرمانی کافی می باشند.

قناعت :

ای شکم خیره به تایی بساز
تا نکنی پشت به خدمت دو تا

قناعت کن ای نفس بر اندکی
که سلطان و درویش بینی یکی
(همان : ۳۱۹)

عفت:

عنان باز پیچانِ نفس از حرام
به مردی ز رستم گذشتند و سام

احسان :

درون فروماندگان شاد کن
ز روز فروماندگی یاد کن

آن گاه از بطنِ این فضایل اخلاقی و انسانی است که جلوه های صلح و آشتی (مدارا، تعهد به عهد و پیمان، عفو و بخشش و...) پدیدار می آیند.

جلوه های صلح و آشتی در مبانی فکری حافظ و دیوان حافظ

«به جرأت می توان گفت که در دنیا هیچ شاعری به اندازه ی حافظ، محبوب خاص و عام نیست. شاعری که خواص، او را نهایت هنر شعر، بلاغت، تخیل و زبان می دانند و او را در بالاترین مرتبه ی شعر و شاعری قرار می دهند و عامه ی مردم کلام او را آن قدر باور دارند که به کتابش تفأل می زنند و این جایگاهی است که هر شاعری آرزوی آن را دارد.

حافظ بیش از هر سخنی، از عشق سخن گفته است و عشق عمیق ترین و عمومی ترین خصلت انسان در همه ی اعصار بوده است و خواهد بود. حافظ از بی اعتباری و ناامنی دنیا، از مرگ سخن گفته است و این قدیمی ترین اضطرابی است که همواره با انسان بوده است. حافظ از مهرورزی، دوستی، صفا، بی کینه بودن، قناعت و یک رنگی، قلندری و ده ها مفهوم عمیق انسانی سخن گفته است و طبیعی است که این ها او را با هزار رشته با ما ایرانی ها پیوند داده است» (۹).

حافظ در فرهنگی پرورش یافته است که به او آموخته:

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
در فضای فرهنگی ای پرورش یافته است که به او گفته اند:

فریدون فرخ فرشته نبود
ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت او فرهی
تو داد و دهش کن فریدون تویی

و در چنین فضای فرهنگی ای است که او می گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چو ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

«بنابراین فارغ از خودشیفتگی می توان ادعا کرد که حافظ در گفتمان جهانی عصر خود، به مراتب در جایگاه والاتری قرار داشته است. او به گونه ای سخن گفته که اهل تشیع او را شیعه مذهب، و اهل سنت او را سنی، اشعریان او را اشعری، معتزله او را معتزلی و صوفیان او را صوفی مسلک می توانسته بپندارند و می پندارند. آیا این به معنای تناقض گویی و تناقض اندیشی در حافظ نیست؟ پاسخ، حتی اگر هم مثبت باشد، بیش از آن که مبتنی بر تناقض باشد، متکی بر تساهل است. خروج دین و الهیات از انحصار کلیسا و انتقال مرجعیت آن از کلیسا به درون قلب های آحاد مؤمنان از شاخصه های نوزایی اندیشه های دینی در اروپای بعد از قرن چهاردهم است. حافظ، این معنا را پیش از متفکران غربی و همه ی معاصرانش در پهنه ی گیتی، با صراحتی کم نظیر بیان کرده است» (۹)

«حافظ شاعر بود، شاعری در اوج. شاعری که هنوز هم عصاره ی فرهنگ ماست. شاعری که ما هنوز هم، صرفاً از غنای ادبی آثارش لذت نمی بریم، بلکه او را لسان الغیب همه ی رؤیاها، مرادها و نامرادی های خود می دانیم. آینه دار صادق تمام تضادها و تناقض های وجدان جمعی خود نیز. از همین روست که هنوز هم مدام در او می نگریم و خود اکنونی مان را در آن می بینیم و خود آرمانی مان را در آن می جویم» (۹)

حافظ در برخی ابیات دیوان خود به طور مستقیم لفظ صلح و آشتی را به کار برده است. نظیر:

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

چو یار بر سر صلح است و عذر می طلبد
توان گذشت ز جور رقیب در همه حال

گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد
گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید

شیوه ی چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم

برخاست بوی گل ز در آشتی درآی
ای نوبهار ما رخ فرخنده فالِ تو

سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟

پیش بالایِ تومیرم چه به صلح و چه به جنگ
چون به هر حال برازنده ناز آمده ای

نکات کلیدی و محوری در این ابیات عبارتند از :
شکرگزاری از آشتی میان عاشق و معشوق ، بلا تکلیفی
عاشق از آشتی کردن یا نکردن معشوق، صلح معشوق
با عاشق ، جنگ معشوق را صلح انگاشتن، خواهش
عاشق به معشوق برای صلح و آشتی ، تسلیم محض
بودن عاشق در برابر معشوق و به تبع آن صلح و جنگ
(مهر و قهر) را یکسان دانستن شناخت عوامل توجه
حافظ به صلح و آشتی ، مستلزم شناخت عرفانیات
(غزلهای عرفانی) اوست و شناخت عرفانیات حافظ هم
بدون شناخت مقام عرفانی حافظ امکانپذیر نیست و تنها
کلیدی هم که می تواند ما را به فتح باب مرتبه ی عرفانی
حافظ برساند شناخت آراء و نظریات او در خصوص
انسان آرمانی یعنی رند می باشد، این رندی که حافظ
تصویر کرده و فضیلت هایی که برای او برشمرده، در
حقیقت تصویر واقعی شخصیت معنوی حافظ است، پس
اگر رند خود را اهل خوشدلی و خوشباشی، میخواری،
رند و نظرباز و خصم تزویر و ریا ، عاشق و قلندر می
نامد، در حقیقت همان حافظ است که خود را واجد این
خصوصیات می داند، پس زمینه و عامل اصلی توجه
حافظ به صلح و آشتی عرفانی و شخصی است نه
اجتماعی و تعلیمی، طبیعتاً از آن رو که عرفان حافظ
ملهم از قرآن و اندیشه های قرآنی است، باید اذعان کرد
که عامل اصلی توجه حافظ به صلح، التزام به مذهب و
دین است و صلح او رنگ دینی دارد، نه رنگ غیر دینی
و بشری . حافظ بیشتر به جلوه های مذهبی صلح
پرداخته که عبارتست از : التزام به عهد و پیمان و کم
آزاری، ریشه ی عقاید حافظ در این زمینه قرآنی است
که بحث اخلاقی صلح را مطرح کرده اند، بالطبع بحث
عرفانی صلح هم که تاویل آن می باشد در درونش
مطرح می گردد.

قسمتی دیگر از این متفرعات را جهان بینی و هستی
شناسی پیچیده ی حافظ در بر می گیرد؛ نظیر:

عفو رحمت باری تعالی از جمله ی مسائلی است که می
تواند زمینه ساز بازگشت خلق به حق و حقیقت و طریق
عدل و انصاف باشد. این عفو و رحمت خداوند یا به
شکل ظهور نعمات مادی و معنوی یا به صورت مهلت
دادن به گنهکاران برای اصلاح اعمال زشت و
ناپسندشان ظاهر می گردد و یا گاه به صورت نعمتی که
در باطن نعمت و لطف است، جلوه می کند؛ در این بخش
به جلوه های صلح و آشتی در دیوان حافظ که تحت
چند عنوان عهد و پیمان، عذرخواهی ، مدارا ، تساهل و
تسامح ، آزار ندادن دیگران و انسان آرمانی حافظ دسته
بندی شده اند خواهیم پرداخت.

مهر و مدارا

«یکی از درخشان ترین آیات قرآنی خطاب به
پیامبر در توجه به ملایمت و مدارا است. خداوند کریم
می فرماید : « لطف و رحمت الهی به آنان ارزانی کردیم
و اگر تندخو بودی ، بی شک از پیرامون تو پراکنده می
شدند ، پس از ایشان در گذر و برایشان آمرزش بخواه
و در کار با آنان مشورت کن.» (۱۱) . مدارای حافظ در
چهار زمینه ی دین ، اخلاق ، عرفان و سیاست مشهود
است. در باب دین باید گفت که طبعاً خداوند در مرکز
آن است ، خدایی است که حافظ می پرستد و می ستاید
و معرفی می کند . خدایی عطا بخش و خطا پوش و
غفور و غفار و آموزگار و بنده نواز و رحمان و رحیم .

پیر دُردی کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطا بخش و خطا پوش خدایی دارد

یک جنبه ی نمایان و شایان از مدارای حافظ سر
به سر گذاشتن طنزآمیز او با مقدسات ظاهری است
و قصد آن دارد که اولاً با سست اندیشی و ریا و تحجر
مبارزه کند ثانیاً به مدد طنز انتقاد خود را مؤثرتر ،
ماندگارتر و دلنشین تر بیان کند» . (۱۰) . در حالی که
حافظ از آن جاکه غم و درد دین را دارد نمی تواند
نسبت به خطر سوء استفاده از دین و معرفی چهره ای
ناخوشایند و تحریف شده از دین بی اعتنا باشد و در
برابر آن سکوت کند ، در دوره ای که ارزشمند ترین

مقدسات ، دست مایه ی تظاهر و رسیدن به پست و مقام شده . حافظ به مبارزه با ریا و سوء استفاده از مقدسات بر می خیزد. یکی از مباحث کلیدی و محوری در زمینه ی صلح و آشتی ، مبحث مدارا و تحمل در جامعه است . نسخه ای که حافظ در این زمینه ارائه می دهد این است که با مدارا فرد به آسایش و آرامش دنیوی و اخروی می رسد ؛ آن هم مدارا با دشمن نه دوست ، نسخه ی دوست ، نسخه ای دیگر است و آن مروّت و جوانمردی با اوست. بحث دیگری که در این خصوص در دیوان حافظ بازگو شده ، این است که معشوق غالباً اهل مدارا نیست زیرا معشوق از عاشق و عشق او مستغنی و بی نیاز است :

سخن در احتیاج ، و استغنائی معشوق است

چه سود افسونگری ای دل که دردلبر نمی گیرد

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و حال و خط چه حاجت روی زیبا را

پس عاشق باید مدارا با یار را در پیش گیرد و لا به گری کند ، تا بلکه دل معشوق به مهر و نرمی گراید :

گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم
گفتم مگر به گریه دلش مهربان کنم

دیگر آن که لازمه ی مدارا کردن ، شنیدن ملامت و سرزنش خلق است ، و کمال مدارا جز به بی تأثیر دانستن مدح و ذمّ خلق حاصل نمی گردد.

تساهل و تسامح

گفت آسان گیر برخود کارها کز روی طبع
سخت می گیرد جهان بر مردمان سخت کوش

همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشقست چه کعبه چه کنشت
کمر کوه کم است از کمر مور اینجا
ناامید از در رحمت مشو ای باده پرست

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروّت با دشمنان مدارا

از دیگر مباحثی که حافظ در زمینه ی تداوم صلح و آشتی مطرح می کند ، آسان گرفتن و پرورش روحیه ی تسامح و تساهل است. او به این مطلب اعتقادِ راسخ دارد که دنیا بر مردمان سخت کوش سخت می گیرد و این سخت گیری در طبیعت دنیا نهاده شده است . با این حال انسان با تقویت روحیه ی مدارا و سهل گیری و حفظ آرامش می تواند با مشکلات مقابله کند . حافظ در برخی ابیات به وحدت ادیان اشاره می کند و اعتقاد دارد پیروان تمامی ادیان ، طالب و خواستار یار (خداوند) هستند ، پس دلیلی ندارد بین آنها اختلاف و دشمنی باشد. تعصّب داشتن در طریق الی الله خامی است و مانع وصول به مقصود و مطلوب می گردد.

آزار ندادن دیگران

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم
و آنچه گوید روانیست نگوئیم رواست

من از بازوی خود دارم بسی شکر
که زور مردم آزاری ندارم

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم آزاریست

از مواردی که باعث جنگ و فتنه و دشمنی میان دو طرف می گردد ، اذیت و آزار است . حافظ در دین و شریعت خود بزرگترین گناه را مردم آزاری و ضایع کردن حقوق دیگران می داند. زیر پا گذاشتن حق دیگران ، زورگویی و ستم ، غیبت و تهمت و آبرو بردن همه حق الناس اند و امور اجتماعی. خداوند ممکن است از حق خود بگذرد و کوتاهی در انجام واجبات و ترک محرمات را نادیده انگارد اما انسان که در روز قیامت سخت محتاج و نیازمند است ، ممکن نیست که از حق خود صرف نظر کند. پس توصیه ی مؤکد حافظ این است که اگر حق الناس را تضییع کنیم ، به تبع آن حق الله هم ضایع می شود و عبادات و انکار ما هم موجب رستگاری ما نخواهد شد. این دو لازم و ملزوم همدند.

طنز حافظ و رابطه ی آن با صلح و آشتی

«حافظ در زمانه ای که ریا، تعصب، خود بینی، عیب جویی و سوء استفاده از دین در جامعه فرا گیر شده بود، به مبارزه و دفاع از دین بر خاست و از آن جا که انتقاد طنز آمیز تأثیر گذار تر و ماندگارتر است، حافظ از سلاح طنز برای مبارزه با نابه سامانی های اجتماعی، دینی و فرهنگی استفاده کرد» (۱۲)

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر می کنند

انسان آرمانی حافظ

کاش در باب عوامل توجه حافظ به صلح و آشتی، بدون توجه به ابیات عرفانی او امکان پذیر نیست. بحث درباره ی اندیشه های عرفانی و اجتماعی حافظ با مبحث انسان کامل یا همان «رند» در شعر حافظ پیوند می خورد. رندی که تمام جلوه های صلح و آشتی از عدل و انصاف و کرامت و بخشش و گذشت و مدارا و بلند نظری را در خود متبلور و آشکار ساخته است. «در قاموس حافظ رند کلمه ی پر بار شگرفی است. این کلمه در سایر فرهنگها و زبانهای قدیم و جدید جهان معادل ندارد. رند تا کمی پیش از حافظ و بلکه حتی در زمان او هم معنای نامطلوب و منفی داشته است. معنای اولیه ی رند با سفله و ارذل و اوباش برابر بود. حافظ از آن جا که نگرش ملامتی داشت و هر نهاد یا امر مقبول اجتماعی و همچنین هر نهاد یا امر مردود اجتماعی را با دید انتقادی و ارزیابی دوباره می سنجید، با تأسی به سنائی و عطار، رند را از زیر دست و پای صاحبان جاه و مقام، و از صف نعال بیرون کشید و با خود هم پیمان و هم پیمانه کرد. حافظ نظریه ی عرفانی «انسان کامل» را از عرفان پیش از خود گرفت و آن را بر رندی بی سر و سامان اطلاق کرد، و رندان تشنه لب را «ولی» نامید. رند چنان که از متن دیوان حافظ بر می آید شخصیتی است به ظاهر متناقض و در باطن متعادل. رند اهل تساهل و مدارا است:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

هم تساهل دینی و هم مدارای اجتماعی و حتی سیاسی. ضعف های بشری را می بیند و می پذیرد و حتی می نوازد. رند تظاهر به بزرگواری نمی کند. چه نه اهل

ظاهر و تظاهر است و نه مایل به بزرگواری. بزرگواران را نیز چندان بزرگ نمی داند. رند هنرمند است، اهل فرهنگ و فضل است، اما فضل فروش نیست. مهمتر از آن بوالفضول نیست، اما منتقد هست. در کنه سرشتش شاد و امیدوار است. نومیدیها و ناشادی های زندگی را نیز می بیند و تحمل می کند. با دل خونین، لب خندان می آورد. وفا می کند و ملامت می کشد و خوش می باشد و بر آن است که: «مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن». رند به فتوای خرد و به مدد عقل ورزی، حرص را به زندان می افکند و این از لوازم آزادی و آزادگی اوست» (۱۳)

پرداختن به مقوله ی صلح و آشتی حافظ بدون در نظر داشتن باورهای رندانه ی او و نیز مسائل اجتماعی ممکن نیست، حافظ هم مانند سعدی به مدینه ی فاضله اعتقاد دارد و همنا با او می سراید:

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست

عالمی دیگر بیايد ساخت و ز نو آدمی

در عالم دیگری که حافظ خواستار برپایی آن است، رند لابلای و بی پروا حرف اول را می زند، رندی که عاشق و خوشدل و خوشباشی و از جان گذشته است، رندی که واجد همه ی فضایل انسانی و الهی است، تا زمانی که او زمام امور را به دست نگیرد، صلح و آشتی در جامعه و جهان برقرار نخواهد شد، این رند در حقیقت همان منجی است که سایر ادیان ظهور او را خواستارند، عدل حقیقی فقط در زمان او تحقق می یابد و احسان وجود و سایر ملکات انسانی در زمان او ظهور تام و تمام خودرانشان می دهند. رند حافظ اهل مصلحت و مدارانیت تا اگر ظلمی شد چشم پوشی کند و اگر خطایی رفت آنرا ثواب ببیند؛ طبعاً رابطه رندی با مسائل اجتماعی این است که در زمان حافظ رندی مرادف و هم معنی بازیرکی بوده، کسانی این زیرکی را در راه منافع فردی و شخصی خود به کار می برده اند و گروهی این زیرکی را در راه منافع اجتماعی خرج می کرده اند. اهل ریا تظاهر در زمان حافظ، جلوی متحسب و داروغه جا نماز پهن می کردند و به عبادت و نماز می پرداختند و پشت سر آنها به باده نوشی و نظربازی و ناسزا گوئی می پرداختند؛ حافظ راه مقابله با این دسته را اتخاذ شیوه و طریقه رندی می دانسته، رندی که پشت پرده ندارد و ظاهر و باطنش یکی است.

مولانا گفته بود: « من با هفتاد و سه ملت سازگارم». (۱۴).

سعدی می فرماید :

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

این سخن سعدی بیش از آن که بیانگر اخلاق انسانی و الهی باشد بیانگر نحوه ی نگرش سعدی به امور عالم می باشد ، این که فردی کافر باشد یا مسلمان ، بی دین باشد یا دیندار ، نباید مانع مهر و محبت و شفقت ما به او گردد زیرا به قول حضرت علی (ع) مردم دو دسته اند : « یا برادر دینی تواند یا در خلقت نظیر و شبیه به تو» تأکید سعدی بر نیاززدن خلق هم در راستای همین مذهب صلح کل است. به مرتبه ی صلح کل لازمه اش تحصیل چشم خدایی است :

نبیند مدعی جز خویشان را
که دارد پرده پندار در پیش
گرت چشم خدایی ببخشند
نبینی هیچکس عاجزتر از خویش

پیروان صلح کل از منظر تحمل بدگویی و جفای خلق به نوعی با مذهب و مرام ملاطیبه مشترکاتی دارند:

نیک باشی و بدت گوید خلق
به که بد باشی و نیکت بینند

یکی از ویژگیهای پیروان صلح کل ، دریادلی و شرح صدر آنهاست که باعث می شود تا از کلامی یا فعلی زود نرنجند و کنترل خود را از دست ندهند:

دریای فراوان نشود تیره به سنگ
عارف که برنجد تنک آب است هنوز

سعدی تا آن جا پیش می رود که طریقت و سیر و سلوک الی الله را فقط خدمت به خلق می پندارد و بس.

طریقت به جز خدمت خلق نیست
به تسبیح و سجّاده و دلق نیست

البته این مذهب ، مذهب صلح کل سعدی به این معنی نیست که انسان با هر ظالم ستمکاری مدارا و مهربانی پیش گیرد و مهر تأیید بر کردار و رفتار ناپسند او بزند. عقاید سعدی درباره ی محکوم کردن

این رفتار اهل ریا باعث تشکیک و تر دید مردم در اصول و مبانی دینی می شد و با تضعیف اصول و مبانی دینی ، طبعاً مسائل انسانی و اجتماعی هم تضعیف می شد و با تضعیف مسائل انسانی و اجتماعی امکان ارتباط برقرار کردن اصناف خلق باهم و اصلاح روابطشان دشوار می گردید.

مشترکات مولانا، سعدی و حافظ در باب صلح کل

یکی از مشترکات عمده میان مولانا و سعدی و حافظ مشابَهت هایی است که این سه شاعر در باب صلح کل دارند. معتقدان به صلح کل در صوفیه از عین القضا و عطار نیشابوری و مولانا و سعدی و حافظ بر این طریقه استوارند که نباید قائل به تفکیکِ خلق به دوست و دشمن شد . همه ی ملل و نحل و اصناف خلق را به چشم دوست باید دید مولانا در مثنوی معنوی بارها به این نکته اشاره می کند که هر موجودی به زبان خود خدا را ستایش می کند و با خدا ارتباط دارد. برای مثال مولانا در داستان موسی و شبان به بیان مذهب صلح کل می پردازد . پس از این که موسی شبان را از خود راند و مورد عتاب حق قرار گرفت ، مولانا ابیاتی چند از زبان حضرت حق به موسی (ع) به رشته ی نظم کشیده که نشان از رحمت و اسعه ی حق و صلح کل بودن او و ابراز عشق و علاقه ی حق به تمام موجودات و مخلوقات دارد:

هر کسی را سیرتی بنهاده ام
هر کسی را اصطلاحی داده ام
در حق او مدح و در حق تو ذمّ
در حق او شهد و در حق تو سمّ
هندوان را اصطلاح هند مدح
سندیان را اصطلاح سند مدح
من نگردم پاک از تسبیحشان
پاک هم ایشان شوند و درفشان
ما زبان را ننگریم و قال را
ما درون را بنگریم و حال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بُود
گرچه گفته لفظ ناخاضع رود

این مدارا و اعتقاد به صلح کل در زندگانی روزمره ی مولانا هم انعکاس داشته تا جایی که می گویند : وقتی

ظالم و مردم آزار به هیچ وجه با صلح کل بودن او (احترام و احسان به خلق) تعارض ندارد؛ چرا که ظلم و ستم است که صلح را زایل می‌کند. یکی از مهمترین مسائلی که باعث می‌شود پیروان مذهب صلح کل، با خلق عالم راه صلح و مدارا در پیش گیرند، عدم اطلاع از عاقبت نیک یا بد بندگان است. ممکن است کافری در پایان مسلمان شود و مسلمانی در پایان عمر کافر؛ از این منظر عارف نمی‌تواند مسلمان یا کافر را از خود براند. نکته‌ی دیگر این که پیروان صلح کل منشأ جنگ را جهل و نادانی می‌دانند. شخص عاقل که برخورداری از علم و بینش است صلح و آشتی را بر جنگ ترجیح می‌دهد. صلح کل از نظر سعدی متضمن مصالح و منافعی است که هم منفعت فرد را در بر می‌گیرد و هم مصلحت جامعه را و امنیت و آرامش را در مملکت دو چندان می‌کند. حافظ هم مانند مولانا و سعدی به مذهب صلح کل معتقد و ملتزم است. او همه کس را از هشیار و مست، طالب یار می‌داند و همه جا را از کعبه و کنشت (معبد یهودیان) خانه‌ی عشق و جایگاه راز و نیاز با خدا. از جلوه‌های دیگر صلح کل در دیوان حافظ این بیت معروف خواجه است که می‌فرماید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست

با دوستان مروّت با دشمنان ودار

حافظ هم بسان سعدی از مردم آزاری بیزار است و بی آزاری را از ارکان صلح کل به شمار می‌آورد، با این تفاوت که او طریقت خود را شامل دو مقوله‌ی عبادت (انجام فرایض) و خدمت به خلق می‌داند:

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم

و آنچه گویند روا نیست نگوئیم رواست

اما مهمترین و کلیدی ترین بیت حافظ در خصوص صلح کل این بیت معروف اوست:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

بحث

نگاه مولانا به مقوله‌ی صلح، نگاهی عرفانی و اجتماعی است. صلح و آشتی در مثنوی معنوی از سازگاری و تناسب میان اضداد عالم آغاز می‌شود و تا وحدت ادیان و صلح و آشتی میان تمامی ابناء بشر

پیش می‌رود و در نهایت والاترین مرتبه‌ی آن که رابطه‌ی میان بنده و خداوند است، می‌رسد.

زمینه‌های عرفانی اندیشه‌ی مولانا، تأثیر او از عرفا، مسلماً در شکل‌گیری و تقویت دیدگاه‌های مولانا درباره‌ی صلح و آشتی مؤثر بوده است. هم چنین تأثیر روزگار آشفته و پر جنگ و ستیزی را که مولانا در آن به سر می‌برد و جنگهای صلیبی و حملات مغول را نباید از یاد برد.

عرفان مولوی، عرفانی است که غالباً در بطن و متن جامعه جریان دارد. حضور طبقات مختلف اجتماعی از پادشاه، وزیر، صوفی، غلام، کنیز، مطرب، زرگر، طبیب، روستایی و... و از سوی دیگر ارتباط تنگاتنگ طبقات مختلف جامعه با مثنوی و مولانا بیانگر همین امر است. سعدی در بوستان و گلستان و قصاید صلح و آشتی را غالباً در معنای معمول و متداول سیاسی و اجتماعی به کار می‌برد. نگاه سعدی به صلح و آشتی، نگاهی اجتماعی و بشری است. در روزگاری که جنگهای صلیبی، دنیا را گرفتار فتنه و آشوب کرده و ایران در آتش حمله‌ی مغول می‌سوزد، سعدی از یگانگی و هم‌دردی انسانها در همه جای دنیا سخن می‌گوید و با به نظم در آوردن بوستان، آرمان شهری را طراحی می‌کند که مخاطب آن، انسان است. آرمان شهری که مرز زمان و مکان نمی‌شناسد و راهکارهای اخلاقی و اجتماعی آن فراتر از مرز نژاد و رنگ و مذهب و ملیت است.

اندیشه‌های انسان‌گرایانه (امانیستی) و جهان وطنی سعدی و تساهل و تسامح او، جدا از قدرت درک و دید وسیع و روح عاشق و لطیف سعدی، برخاسته از مسافرت‌های طولانی و گسترده‌ی این شاعر جهانی و آشنایی‌اش با اقوام و ملل دیگر و نشست و برخاست با طبقات مختلف اجتماعی نیز هست. این مسافرتها به سعدی آموخته که ریشه‌ی دغدغه‌ها و آرمانهای بشر یکی است، هر چند محدوده‌های جغرافیایی و مرزهای مذهب و ملیت و نژاد و زبان، ظاهراً انسانها را از یکدیگر جدا کرده است.

در پایان باید گفت هر سه شاعر - مولانا و سعدی و حافظ - اندیشه‌ای بشری و جهانی، و به دور از تعصب و قشری نگری دارند و توصیه به صفات نیکی چون مدارا، بخشش، گذشت، احسان، بلندنظری،

آزاد اندیشی ، عیب پوشی ، تساهل و تسامح که زمینه ساز برقراری صلح و آشتی است، در آثار هر سه شاعر جایگاهی خاص دارد.

فهرست منابع

- 1- Holy Quran.
- 2- Pezeshk Zad I. rich humor Saadi, Tehran: Shahb, 1382; P: 234. [In Persian]
- 3- Shirazi H. divan hafez.Ghazi Sh, correction, Tehran: Shiraz Navid, (1378). [In Persian]
- 4- Kharrazi S .October-tolerance perspective Hafez, Hafez Pajouhi, 5ed, 1381, 19-16. [In Persian]
- 5- Khorramshahi B, Hafez letter, Tehran: Elmi Publications, 1372. [In Persian]
- 6- Zarinkoob A.Speak beautiful Saadi, Tehran: sokhan. (1386), pp: 354-345.
- 7- Zarinkoob A.Saadi in Europe, the series of hair-like (Article Collection), 1378, 464-459. [In Persian]
- 8- Zamani K. described the comprehensive Masnavi, Tehran: etelaat, 1378. [In Persian]
- 9- Sattar J. officials Saadi in French, a series like hair (Article Collection), 1378, 500-465. [In Persian]
- 10- Sadi M, General, correction Mohammad Ali Foroughi, Tehran: zavareh. 1384. [In Persian]
- 11- Kadkani Shafiee MR. this Kimiya existence (about Hafez), Tabriz: Aydin. 1385. [In Persian]
- 12- Rumi, Jalal al-Din M. Masnavi, correct Reynolds Alan Nicholson, with introduction and description of the molana Rumi by Foruzanfar, Tehran: Majid publication, 1386. [In Persian]
- 13- Mousavi H. tolerance and thought poetry Hafez, Hafez Pajouhi, Office of the seventh, 1383, 223-218. [In Persian]